

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان - اسد ۱۴۰۰
۱۶ می ۲۰۲۲



با مبارزه ایدئولوژیک می توان فساد ایدئولوژیک را ریشه کن کرد! (۲)

سانترالیزم دموکراتیک، حاکمیت امپراتور ماباته نیست

سه نوشته که به نام های «حمزه»، «ح.ن» و «م.د» امضاء شده، هر سه از فقدان جدی سانترالیزم دموکراتیک در «سازمان رهائی» خبر می دهد. در «سازمان رهائی» متأسفانه هیچ گاهی سانترالیزم دموکراتیک وجود نداشته است. اما سایه سنگین این فقدان وقتی تیره تر شد که پس از ضربات سال ۱۳۶۵ بر سازمان، اصطلاح «کمیته مرکزی موقت» وارد ادبیات سازمانی شد که بعد این اصطلاح با تمسخر «کمیته مرکزی موقت مادام العمر» یاد می شد. سازمان انقلابی افغانستان در سال ۱۳۸۵ یکی از موارد جدی اختلاف خود با «سازمان رهائی» را عدم رعایت سانترالیزم دموکراتیک اعلام کرد. ما از تبعات و پیامدهای منفی نقض سانترالیزم دموکراتیک هشدار دادیم و آن را برای حیات سازمان زیان بخش و مرگبار دانسته، لذا نوشتیم: «تجربه نشان داده که وقتی رهبران به انتخاب کردن و انتخاب شدن باور واقعی نداشته اند، راهی جز اعمال استبداد و انحصار نداشته اند. آنان با اصل مطلق گرایی زیر نام تقویت سانترالیزم به تئوریزه کردن های کاذب و ضد انقلابی برای توجیه کار شان می پردازند. آنان توان شنیدن کوچکترین انتقادی را نداشته و هر اعتراضی را در مخالفت با موقعیت شان دانسته، آن را دشمنانه انگاشته و در مخالفت هیستریک با دموکراسی تشکیلاتی چون رهبران تنظیمی به فکر سلطه مادام العمر شان می باشند.»^۱

^۱ سانترالیزم دموکراتیک چیست؟ - گروه پیشگام افغانستان، ۵ جدی ۱۳۸۵

این هشدار ما هیچ یک از اعضای مرکزیت، به شمول این سه تن را به خود نیاورد. این سه عضو مثل سایر اعضای مرکزیت می‌دانستند که در آن سازمان سانترالیزم دموکراتیک وجود ندارد و سایه تیره استبداد بر همه چیز حاکم است. اما چنانچه ولتر در باره خدا می‌گفت که «خدائی وجود ندارد، اما این را به خدمتکار من نگوئید، مبادا مرا شب در خواب بکشد»، احتمالاً اینان نیز با خود می‌گفتند که در سازمان چیزی به نام سانترالیزم دموکراتیک وجود ندارد، اما این را به اعضای سازمان نگوئید مبادا همه را از کرسی‌های بخشیده شده مرکزیت پائین بکشند و به این شکل همه کورمال در سراب سرگردانی و «تقدس» خدائی روان بودند تا یکایک مورد غضب قرار گرفتند. برای درک بهتر از تیرگی استبداد و راهبندان سنگین دموکراسی تشکیلاتی در «سازمان رهائی» به سراغ اسناد این سه تن می‌رویم:

«م.د.» می‌نویسد: «*بزرگترین اشتباهم در طول مبارزه، اعتماد صد در صد بالای رفیق «ن» و بنابر آن دنباله روی نادانسته از وی بود که با وجود فهمیدن کمبودهایش در زمینه های مختلف، عملاً او را یک موجود «مقدس» دانسته از این رو اگر هم گهگاهی انتقادی را مطرح نموده ام در استدلال خود پیگیر نبوده بدزبانی اش را به مثابه ارشادات داهیانه پذیرفتم... برخورد رفقاء را در مورد خودم غیر رفیقانه و غیر عادلانه و ناشی از نوعی بدبینی می‌دانم، در این رابطه انتقاد بیشتر از رفیق «ن» متوجه کسانی است که به هر آن چه به زبان فرد اول سازمان جاری گردید بلی می‌گویند. مانند خاین نامیدن سه نفر در جلسه ... نومبر سال گذشته.*» - تأکیدات از ماست.

هر چه تلاش می‌کنیم به خود تلقین کنیم که این سطور در مورد سازمانی که ادعای مارکسیستی دارد، نوشته نشده است. اما متأسفانه واقعیت‌ها دردناک است. ما با سازمانی روبه رو هستیم که در آن فرد اول تا سطح «تقدس» عروج می‌کند و کم مانده که جای آن حضرت مسلمین را بگیرد که شایسته «اعتماد صد در صد» و «دنباله روی نادانسته» یک مؤمن مسلمان است. این «رفیق» «م.د.» از پیغمبر آخرالزمان مسلمین هم یک قدم جلو می‌رود و بدزبانی و دشنامش نیز «ارشادات داهیانه» و «آموزنده» تلقی می‌گردد.

مگر رفاقت در سازمانی که بار «انقلابی» بودنش را صد شتر برده نمی‌تواند، همین است؟ چطور یک کمونیست از این که بدزبانی اش را دیگران به حیث «ارشادات داهیانه» تلقی می‌کنند، به خود نمی‌لرزد و برای لحظه‌ای هم مکث نکرده، ضمیر و وجدانش را شلاق‌کاری نمی‌کند؟ چطور یک جمع می‌تواند فحش و بدزبانی فرد اول را با حرص و آز ببلعد، بدون این‌که یکبار بر آن اعتراض کند و بگوید، خیریت است؟

پاسخ روشن است: فقدان سانترالیزم دموکراتیک، یک سازمان را از جوهر انقلابی خالی کرده، فضای رعب و ترس بر آن حاکم می‌سازد و بالنتیجه سازمان را به ملکیت خانوادگی تبدیل و در اختیار یک «امپراتور»^۲ قرار می‌دهد. نادیده گرفتن این اصل، فرد اول را تا سطح «تقدس» بالا می‌برد، مرکزیتی‌های بیچاره را به دنباله‌روان او تبدیل کرده و صفوف را به بردگان تشکیلاتی تنزل می‌دهد. نقض سانترالیزم دموکراتیک یک سازمان را به «خانه خاله»^۳ تبدیل کرده و در نهایت آن را چون مایملک و تیول شخصی فرد اول قباله می‌کند. در چنین تشکیلی فرد اول می‌تواند عده‌ای را مورد

^۲ جمال، عضو دفتر سیاسی و کمیته مرکزی موقت «سازمان رهائی» که پس از برگزاری «کنگره» از سازمان بریده، در «کنگره» فرد اول را «امپراتور»، «دیکتاتور»، «خودخواه» و «تک رو» می‌خواند که همه چیز را در انحصار خود گرفته است. او ضمن این که حضورش در جلسات سازمانی را «مانند رفتن به سوی اعدام گاه» می‌داند. می‌گوید: «ن» یک امپراتور است و به وی گفتم که اگر در نیویارک هم نشسته باشی باز هم گپ خودت می‌چلد.

^۳ فتاح یکی از اعضای کمیته مرکزی موقت «سازمان رهائی» که پس از برگزاری «کنگره» به علت مورد غضب قرار گرفتن پدر از آن سازمان بریده، در «کنگره» آن سازمان می‌گوید: «سیلاب عضو علی‌البدل شد و مرا از مرکزیت اخراج کردند، مگر این خانه خاله است؟ بعد «ن» مرا دوباره به زور آورد. مگر این دنباله روی نیست؟» وقتی یک سازمان به مالکیت خانوادگی تبدیل شود و یک «امپراتور» بر آن حاکمیت براند، این مسخره بازی‌ها امر معمول شمرده می‌شود.

غضب قرار داده، با یک تویت نوع ترمپی از مرکزیت اخراج و در عوض بر عده‌ای منت گذاشته آنان را به مرکزیت بیاورد. وقتی در یک سازمان اصل سانترالیزم دموکراتیک تعطیل شده باشد، سازمان توسط فرد اول غصب شده، حیثیت کارپوریشن خانوادگی را گرفته، مالک آن می‌تواند هرازگاهی عده‌ای را در مرکزیت استخدام و عده‌ای را عزل و یا مشاور بسازد. در چنین تشکلی، بخواهیم نخواهیم فرد اول مقدس پنداشته می‌شود و بدزبانی و فحش او هم ارشادات داهیانه تلقی می‌گردد.

از «ح.ن» می‌خوانیم: «شخص من و دو رفیق دیگر از مدت سه سال که مورد غضب قرار گرفته ایم و به لگد زده شدیم و به کنار گذاشته شدیم... این شیوه خاص کار رفیق «ن» می‌باشد که عینک سیاه و سفید پوشیدن آن برای همه رفقا آشکار است.» - تأکیدات از ماست.

در قطعه فوق بخوبی می‌توان مالکیت فردی بر سازمان را دید. فرد اول مالک بی‌چون و چرای سازمان است. او می‌تواند غضب کند، لگد بزند، کنار بگذارد و عده‌ای را با عینک سیاه و عده‌ای را هم با عینک سفید ببیند. اگر او مالک سازمان نیست و سازمان را یک شرکت خانوادگی نمی‌داند، چگونه می‌تواند این همه صلاحیت داشته باشد؟ در فرهنگ سازمان‌های کمونیستی و انقلابی «مورد غضب قرار گرفتن»، «لگد خوردن»، «به کنار گذاشتن» و «پوشیدن عینک سیاه و سفید» توسط یک فرد فرهنگ ارتجاعی و ضد انقلابی است که قطعاً با اخلاق و اصول انقلابی همخوانی ندارد. «پوشیدن عینک سیاه و سفید» توسط فرد اول یک تشکیلات، در کنار این که کار دیکتاتورها و نهادهای اتوکراتیک است، اعضای یک تشکل را بی‌برش، مزدورمنش، متملق، گوسفند و کرنشگر بار آورده برای این که مورد «غضب» قرار نگیرند و «لگد» نخورند ناچار به خودسانسوری شده بر فرد اول قطعاً انتقادی را وارد نمی‌سازند و قهر و غضب او را برای خود «حل» می‌کنند و اگر کسی برای خود «حل» نکرد، آن را دال بر «خودخواهی» او دانسته، با یک لگد از «امپراتوری» طرد می‌شود.

متأسفانه در رهبری موقت مادام‌العمر فرد اول، نمونه‌های فراوانی از این مورد غضب قرار گرفتن‌ها و لگد خوردن‌ها را دیده‌ایم. اعضای اصلی و علی‌البدل مرکزیت خودخوانده هیچ گاه به «رفیق» خود نگفتند که به فرهنگ ارباب - رعیتی نقطه پایان بگذارد و مثل یک مارکسیست انقلابی با رفقاء رفتار کند. همه به خوبی بهای این انتقاد را می‌دانستند و ناگزیر بودند در مقابل «امپراتور» و «دیکتاتور» و «کوه» و «شاخ گاو» خاموشی پیشه کنند که امروز بهای این خاموشی را با «لگد زدن» و «مورد غضب قرار گرفتن» می‌پردازند. چرا برای یکبار هم که شده، فرد اول را مخاطب قرار ندادید و به موصوف حالی نکردید که حق «لگد زدن» رفقای سازمان را ندارد؟ چرا به او حالی نکردید اگر واله و شیفته «لگد زدن» است، جایش یک تنظیم بنیادگرای اسلامی است نه یک سازمان انقلابی؟ با تأسف که این سه تن در آن زمان نه تنها بر این لگد حواله کردن‌ها نه تنها نشوریدند، بلکه در بسا موارد با لگد زدن‌ها همراه و همیار بودند. حال که خود لگد خورده اند، این نالیدن‌ها از فرد اول متأسفانه جایی را نمی‌گیرد!

فرد اول سازمان کی باشد که پوشیدن عینک سیاه یا سفید او بتواند تا سطح نفی یک فرد برسد؟ این چه نوع سازمانی بوده است که یک فرد می‌توانسته و می‌تواند با پوشیدن عینک سیاه و سفید، صفوف، کادرها و اعضای سازمان را در محک قضاوت قرار دهد؟ این چه نوع مارکسیزمی است که تقدس یک فرد، یک بیچاره را ابوجهل و یک منسوب خانوادگی را ابوطالب می‌سازد؟ این سازمان اتراق‌گاه نان‌خوری و شب‌خوابی بوده یا کانون مبارزان جسور؟ مگر مبارزان جسور که داوطلبانه انقلاب می‌کنند، ننگ شان نمی‌آید که فحش و دشنام بشنوند و تحقیر و توهین شوند؟

در یادداشتی که به قلم «حمزه» تهیه شده، در آن فقدان زننده سانترالیزم دموکراتیک در «سازمان رهائی» با روشنی تمام دیده می‌شود: «به شیوه برخورد رفیق «ن» در رابطه با آنچه از نظر او اشتباه یا ضعفی از رفقاء دیده شود همه به

خصوصاً اعضای رهبری سازمان آشنا هستند و فکر می‌کنم کمتر کسی خواهد بود که با او موافق باشد و یا از این شکل برخورد او به رفقاء، توهین، تحقیر و دشنام زدن، دفاع نماید. اما بعضی می‌گویند اگر شکل نادرست است مضمون آن درست است، ولی جای دارد بگوییم که شکل باید به مضمون خدمت کند نه این که مضمون را لجن آلود و به خورد رفقاء بدهد. از رفیق «ن» و دیگران می‌پرسم که اگر به جنگ دشمن بیفتیم ما را چه توهین و تحقیر بالاتر از این خواهد نمود؟ ... «اما کسی نیست بپرسد رفیق عزیز دنباله روی ات از نظر من درآوردی خط‌گذار سازمان هم فراتر رفته غیر منطقی و غیر اصولی پیشنهاد طرد ما را می‌نمائی و عملاً سازمان را مال شخصی خود و چند دنباله رو دیگری چون خود می‌دانی...» «غلطیدن رفیق «ن» در موضع لجابت و رزیدن در رابطه زمین و خانه شخصی رفقاء را نه تنها از این ضعفش که ارزش بیش از حد به پول قایل است می‌دانم بلکه از خودخواهی کم‌مانندش که تک روی هایش یکی از علایم بارز آن است می‌دانم. این هم از جمله امراض بسیار بدی است که متأسفانه این رفیق به آن مبتلا است که با تأسف دنباله روی بسیاری رفقاء این خودخواهی رفیق را به جای این که جلو گرفته بتواند قمچین می‌نماید. متهم کردن رفیق به خودخواهی و تک روی از امروز نیست که برای اولین بار باشد که مطرح گردد چون از جانب رفقای دیگرش نیز چه قبلاً و چه در این جلسه به او تذکر داده شده و این اعتقاد تعدادی از ما را می‌سازد که بسادگی بر این ضعفش غلبه نخواهد توانست. با آن که بارها شنیده‌ام که گفته است که خودخواهی بدترین مرض هاست و نقل قول‌ها آورده که حتی خودخواهی ممکن یک فرد را به خیانت بکشد... اما امروز می‌بینیم که خودخواهی این رفیق به جانی رسیده، اگر مهار نشود ممکن ناآگاهانه و ناخواسته بزرگترین ضربه را به سازمان بزند...» «کمبود دیگر رفیق «ن» از خوشبین شدن و بدبین شدن اوست که در بعضی موارد نمی‌تواند واقع بینی را رعایت نماید و به یک قطب می‌افتد بارها به او گفته شده خدا نکند که عینک سیاه یا سفید در مورد فرد یا مسأله ای بیپوشی چون اگر فردی از نظرت سیاه آمد تا سرحد نفی آن می‌رسی و اگر سفید آمد کوچکترین سیاهی یعنی اشتباه او را نمی‌بینی...» - تأکیدات از ماست.

سطور فوق فراوان سخن دارد. ما تلاش می‌کنیم به‌طور گذرا و مختصر به آن بپردازیم. قبل از همه باید گفت که بنیاد سانترالیزم دموکراتیک در «سازمان رهائی» از همان ابتداء سست، لرزان و ویران بود. عدم سانترالیزم دموکراتیک در «سازمان رهائی» نه تنها باعث لیبرالیزم و انارشیزم بود، بل یکی از فکتورهای بود که سبب خیانت‌ها و جنایت‌های درونی شد. در رهبری سازمان که نه از فلتر کنگره گذشته بود و نه هم رأی اعضای را با خود داشت، تصامیم به وسیله عده معدودی غیر منتخب اتخاذ می‌شد. این عده معدود بنابر سلیقه‌های شخصی به نصب و عزل افراد دست می‌زدند. آنان متأسفانه بدون در نظر داشت زندگی مبارزاتی افراد، پراتیک آنان، آگاهی لازم تیوریک و حق انتخاب و انتخاب شدن؛ موقف‌های تشکیلاتی را به کسانی می‌دادند که با رندی، با آشنائی به زبان انگلیسی و رانندگی و دوستی‌های شخصی توجه رهبری را جلب کرده می‌توانستند، آنان خوب بلد بودند که با علاوه کردن چاشنی «بلی‌گوئی» می‌توانند به مدارج بالا در سازمان برسند. این افراد مورد اعتماد بدون چون و چرا قرار می‌گرفتند و بر اشتباهات و انحرافات زننده شان تا زمانی چشم‌پوشی صورت می‌گرفت که به سطح خیانت به همان رهبری می‌رسیدند، مگر خابنایی چون خالد و جاوید، نمونه‌های واضح این روند در سازمان نبودند؟⁴

⁴ «بنابر عدم موجودیت معیارهای دقیق عضوگیری و ارتقای اعضای سازمان هر کس که بلی بلی گو، رند و تیز می‌بود، می‌توانست در سازمان موقعیت بدست آورد و به عنوان سازمانی خوب مورد ستایش قرار گیرد. قمر و خالد نمونه‌ای از اینگونه افراد است. چند ماه از پیوستن قمر به سازمان نگذشته بود که در رأس هیأت به خارج سفر نمود. از این می‌توان به (معیارات) سازمان پی برد که چقدر سطحی و لیبرالیستی بودند. در جلسه ای انتقادی یکی از رفقاء (سال

سانترالیزم دموکراتیک گاهی هم در آن سازمان وجود نداشته که به قول «حمزه» «خاصاً در ... سال گذشته» کمرنگ شود و به بیان سند «با درس گیری...» به اصطلاح «خدشه دار» شود. خود «سازمان رهائی» پس از ضربات سال ۱۳۶۵، «تصمیم فردی به جای تصمیم جمعی و حرکت از آن» را به حیث یکی از عوامل خیانت‌ها و جنایت‌های درونی عنوان کرد.^۵ اما با وجود این جمع‌بندی و آگاهی از این که عدم رعایت سانترالیزم دموکراتیک می‌تواند حتی منتج به خیانت و جنایت شود، برای تطبیق این اصل انقلابی نه تنها تلاش نکرد، بل با بیان این که «اگر ما نباشیم کی باشد»، «سازمان از پنج نفر است»، «سازمان از یک نفر است»، «دست تان خلاص»، «مثل سگ در قفس می‌اندازیم و تیرباران می‌کنیم»، «هر جا می‌روید بروید، کنگره منگوه ای در کار نیست»، «چارپرف تان قبله» و... دموکراسی سازمانی را مورد لعن و نفرین قرار داد و در عوض با کیش سازی‌ها و قهرمان بازی‌های کاذبانه، سانترالیزم را تا سطح «تقدس» و استبداد و دیکتاتوری بالا برد. خیانت بزرگی که «کمیته مرکزی موقت» انجام داد، سطح فاجعه آن از خیانت‌های درونی در سازمان کمتر نبود. جنایت درونی که چنانچه گفته شد یکی از فکتورهای عمده آن فقدان سانترالیزم دموکراتیک در سازمان بود؛ رفیق احمد، رفیق راهب و ده‌ها کادر و رزمنده را از سازمان گرفت. اما خیانت «کمیته مرکزی موقت» سبب بریدن صدها تن از سازمان شد و به کار تشکیلاتی و اعتماد بر تشکیلات ضربات جبران ناپذیر زد. این خیانت به اساس خودخواهی و تکبر و استبداد «کمیته مرکزی موقت» و به خصوص «فرد اول» این سازمان صورت گرفت. این خیانت، آن سازمان بزرگ، وسیع، مبارز و انقلابی را - با تمام کمبودها و اشتباهات و حتی انحرافات - به یک سازمان کوچک، کارپوریشن خانوادگی، پول محور و تسلیم طلب تبدیل کرد؛ مسئولیت این خیانت به تمام اعضای «کمیته مرکزی موقت» آن سازمان بر می‌گردد که نه بر اساس رأی اعضاء بل بر بنیاد سلیقه فرد اول بر آن کرسی‌ها تکیه زده بودند. تمام اعضای قبلی آن سازمان حق بازخواست این خیانت را از «کمیته مرکزی موقت» دارند و این حق محفوظ است!

سه منتقد فعلی، هم‌نوا با «کمیته مرکزی موقت» و فرد اول، صفوف و اعضای سازمان را رمه‌هائی به حساب می‌آوردند که شایسته گسیل به مسلخ‌گاه‌های دژ خیماں بودند، نه سزاوار حق انتخاب شدن و انتخاب کردن. آنان هیچ‌گاه به شرافت، توانائی، استعداد و تعهد صفوف ایمان نیاوردند و احترام نگذاشتند و سزاوار و شایسته انتخاب کردن رهبری سازمان ندانستند. صفوف سازمان در مسلخ‌گاه‌های دشمن ذبح می‌شد و خون می‌داد، اما اینجا حتی حق انتخاب «بلی - نه» نداشت. این جوانان برومند، پاک، صدیق و از جان‌گذاشته در یک معادله غیرمنصفانه جوپه جوپه به جبهات و سنگرها اعزام می‌شدند. آنان صادقانه می‌رفتند و می‌رزمیدند و بر سازمانی که دستور می‌داد اعتماد می‌کردند، اما اینجا مرکزیت خودخوانده بر شایستگی آنان، بر توانائی آنان، بر پیشاهنگ بودن آنان، بر پیشرو بودن آنان نه اعتماد داشت و نه حساب باز می‌کرد و این سخن شرمناک و غیر اخلاقی که «اگر ما نباشیم کی باشد» ورد زبان مرکزیتی‌های خودخوانده شده بود. آنانی که برای سازمان خون دادند، جنگیدند و عرق ریختند، وظیفه‌شان را انجام دادند؛ اما طرف دیگر معادله آنان را رمه‌هائی فکر می‌کرد که حق شان خون دادن و جنگیدن است نه انتخاب شدن و انتخاب کردن. کسی گفته می‌تواند این همه شهادت سازمان - که بر سازمان باور کرده بودند نه بر مرکزیت خودخوانده - چرا سزاوار حق

۱۹۸۰) راجع به قمر گفت: «نمی‌دانم که وی (قمر) با کدام معیار در سازمان پذیرفته شده اگر سازمان چنین افرادی را به عضویت قبول می‌کند من بدون

مبالغه پنجمصد نفر را به سازمان معرفی می‌کنم.» - نکاتی پیرامون جمع‌بندی از ضربات سال ۱۳۶۵، ف. رووفی، سپتامبر ۱۹۸۸

^۵ جزوه ضربات سال ۱۳۶۵، سازمان رهائی افغانستان

انتخاب شدن و انتخاب کردن نبودند؟ مگر پیشاهنگی، پیشروی، پیشگامی و انقلابی بودن همین است که حق انتخاب شدن و انتخاب کردن نداشته باشی و چون سرباز «امپراتور» تا آخرین قطره خون جنگی و عرق بریزی و بمیری؟! با وجود جمع‌بندی‌های متعدد در نزدیک به چهل سال گذشته، «سازمان رهائی» از فقدان سانترالیزم دموکراتیک رنج برده است. سازمان بارها و بارها زمینه برگزاری کنگره را داشته است، امکانات فراوانی برای برگزاری کنگره موجود بود؛ اما خودخواهی و روابط خانوادگی و حاکمیت «طبقه رفقاء» مانع برگزاری کنگره می‌شد. مبرهن است که خودخواهی فرد اول و «اعضای کمیته مرکزی موقت» که این همه سال زیر دندان ذائقه «رهبریت» را مزمره می‌کردند، مانع حرکت سازنده در عرصه سانترالیزم دموکراتیک بود. در چهل سال گذشته سیر حرکتی در این پهنه، شدیداً قهقرائی بوده است. با مقایسه دو دوره (۱۳۶۵ و ۱۳۹۷) می‌توان صحت ادعای فوق‌الذکر را به اثبات رساند.

ادامه دارد